دوشنبه اول اردیبهشت ۱۴۰۴
شماره ۴۳۹۲
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE

باهوش بوده و از توانایی ذهنی خود به‌خوبی اســـتفاده کرده است، یکی از کسانی که ممکن است به ذهن شما خطور کند، انیشتین است، درست است؟ آیا زندگی‌نامهٔ انیشـــتین را خوانده‌اید؟ اشتباه‌های بسیار زیادی داشته است. خب، او اشتباه می‌کند چون انسان است، اما نخبه است زیرا به کشفیات یا اعمالی دســـت یافته که امثال ما نرسیده‌ایم؛ آن‌قدر از مغزش استفاده کرده که ما نکرده‌ایم. پس نخبه است، ولی اشتباه هم می‌کند.

آیا این بدان معناســـت دورانی که شخصیت‌ها را کاملاً سفید یا سیاه بررســـی می‌کردیم، سپری شده است و این نوع نگاه واقعاً اغراق‌آمیز است؟ شخصیت‌ها همگی تا حدی خاکستری‌اند. اما نکته‌ای که وجود داشت این بود که مخاطب در روند داستان دچار سردرگمی می‌شود؛ خود را به‌جای هر یک از شخصیت‌ها قرار می‌دهد و به همهٔ آن‌ها حق می‌دهد. گویی حتی به فریبرز حق می‌دهد که بخواهد زورگویی کند، به امیر حق می‌دهد که بخواهد خود را تا این حد تنزل دهد تا دوباره آبان را به‌دســـت آورد، یا حتی به بابک محمودی (شخصیت با بازی امین حیایی) حق می‌دهد که بخواهد آبان را حذف کند، چون جایگاه او را گرفته است. گویی این تفکر که «این شخصیت واقعاً سیاه است»، هنوز به‌قدر کافی جا نیفتاده اســـت و مخاطب همچنان به او حق می‌دهد.

بسیار خوشحال می‌شوم وقتی این را از شما می‌شنوم. حتی اگر این موضوع را به‌عنوان نقد بیان کرده باشـــید، شنیدن چنین مطلبی دربارهٔ سریال، واقعاً باعث خوشحالی من است. آرزوی من این است اثری که می‌سازم به‌گونه‌ای باشد که شما نتوانید به‌طور قطعی دربارهٔ اینکه چه کسی خوب است و چه کسی بد، قضاوت کنید. این باعث خوشحالی من است که شما امروز من را که اینجا و روی این صندلی در مقابل شما نشسته‌ام، قضاوت می‌کنید، اما نمی‌دانید وقتی من از اینجا خارج می‌شوم، ممکن است چه کارهایی انجام دهم. من نیز نمی‌دانم شما ممکن است چه اعمالی انجام دهید. این یعنی ما انســـانیم، با حقایق زندگی خودمان. منِ فریبرز ثابت، اگر فکر می‌کردم کاری که انجام می‌دهم اشـــتباه است، آن را انجام نمی‌دادم. منِ آبان، منِ امیر، منِ بابک محمودی، منِ سروش، منِ هدیه؛ قطعاً با خود فکر می‌کنم کاری که انجام می‌دهم درســـت است، وگرنه چرا باید آن را انجام دهم؟

حتی در موضوعات بســـیار حساس یا به‌اصطلاح خط قرمزی، مانند خیانت یا قتلی که رخ داد؟

اشـــکالی ندارد. اساساً یک قاتل زنجیره‌ای نیز اگر در لحظهٔ ارتکاب عمل تصور کند کاری که انجام می‌دهد نادرست است، دیگر آن را انجام نخواهد داد. مســـئله این اســـت که او باور دارد کاری که می‌کند، درست است. می‌دانید، فردی که برای مثال در برابر انبیا و اولیای الهی شمشـــیر می‌کشد، اگر لحظه‌ای دریابد که کارش نادرست است، آن را انجام نمی‌دهد. فردی که برای مثال در صحرای کربلا در مقابل امام حسین(ع) ایستاده بود، گمان می‌کرد که در حال انجام کار درســـتی است. می‌دانید، اگر لحظه‌ای با خود می‌اندیشید که این کار، عملی ناپسند و اشتباه است و به‌نوعی عبور از خط قرمز نهایی یک انســـان محسوب می‌شود، آن را انجام نمی‌داد. اما او خود گمان می‌کند که کارش درست است.

و ما زمانی می‌توانیم درامِ خوب خلق کنیم که برای همهٔ شخصیت‌ها حقِ باور به اعمالشـــان را قائل شویم. یکی از مهم‌ترین نمایشنامه‌های تاریخ ادبیات جهان، «مده‌آ» است که در آن شخصیت اصلی، فرزندان خود را می‌کشد. آیا عملی حســـاس‌تر و به‌اصطلاح خط قرمزتر از این وجود دارد؟ اما اگر «مده‌آ» مدام می‌اندیشید که کارش نادرست است، آن را انجام نمی‌داد. او گمان می‌کند کارش درست است و آن را انجام می‌دهد. حال، اگر عملش نادرست باشد، باید تبعات آن را بپذیرد. آنچه برای ما در درام اهمیت دارد، این اســـت که شخصیت می‌تواند اشتباه کند، اما باید مسئولیت‌پذیر باشد؛ باید آن‌قدر شـــهامت داشته باشد که اگر اشتباهی مرتکب شد، پای تبعات آن بایســـتد و تاوانش را بپردازد. همهٔ ما در زندگی ناگزیر به پرداخت تاوان اعمالمان هستیم. نمی‌توانیم از قوانین هستی یا کائنات بگریزیم. البته ممکن اســـت فردی که به خدا باور ندارد، این موضوع را به‌گونه‌ای دیگر تعریف کند. من جزء آن دسته نیستم و چنین تعریفی را نیز بلد نیستم. من که فردی خداباور هســـتم، فرضم بر این است که اساساً مفهوم توبه برای چه وضع شـــده است؟ برای اینکه منِ انسان می‌توانم اشتباه کنم و سپس بازگردم، به خطای خود پی ببرم و آن را بیان کنم. در غیر این صورت، تمام این مفاهیم بی‌معنا می‌شـــود. این تصور که افرادی اعمالی انجام دهند و ما در لحظه بگوییم چرا چنین کار ناپســـندی، یا به‌قول شما، چنین عمل خط‌قرمزی را مرتکب شده‌اند، نادرست اســـت. اگر آن شخصیت خود می‌اندیشید که کارش تا این حد نادرست است، آن را انجام نمی‌داد.

حالا که صحبت از خیانت شـــد، در طول ســـریال «آبان»، یکی از بحث‌برانگیزترین موضوعات، مســـئلهٔ خیانت امیر بود؛ مسئله‌ای که حتی در فضای مجازی واکنش‌های زیادی برانگیخت. برخی معتقد بودند که چون امیر خیانت کرده، تصمیم آبان برای ترک زندگی مشترک قابل توجیه است. از سوی دیگر، پرداختن پررنگ به این مسئله باعث شـــد عده‌ای بپرســـند که چرا بر این موضوع تا این اندازه تأکید شده است. دوست دارم درباره نگاه شما به این بخش از قصه بیشتر بدانم.

در پاســـخ باید بگویم که این مســـئله را از دو منظر بررسی کرده‌ایم؛ یکی منظر جامعه‌شـــناختی و دیگری منظر روان‌شناختی. اول از همه، خیانت امیر در داستان ناگهانی یا بی‌دلیل نیست؛ همان‌طور که در طول سریال هم به‌تدریج مشـــخص می‌شود، این اتفاق پیشینه و دلایل خاص خود را دارد. بنابراین فقط یک حادثهٔ ســـاده نیست، بلکه پشت آن زمینه‌هایی وجود دارد که به مرور آشـــکار می‌شود. از منظر جامعه‌شناختی، ما شاهد تغییراتی در رفتارهای اجتماعی هستیم؛ مسائلی مثل خیانت، امروز بیش از گذشته در جامعه مطرح است. طبیعتاً وقتی چنین پدیده‌ای در جامعه گسترش می‌یابد، یک اثر نمایشی که ادعای واقع‌گرایی دارد، نمی‌تواند به آن بی‌تفاوت باشد. البته تأکید می‌کنم که هدف ما اصلاً تشویق یا توجیه چنین رفتاری نیست؛ بلکه خواســـتیم آن را به عنوان یکی از بحران‌های امروز به تصویر بکشیم و اجازه دهیم مخاطب خودش قضاوت کند. از منظر روان‌شـــناختی هم نکته‌ای وجود دارد که شاید کمتر به آن توجه شده باشد. بر اساس مطالعات روانی، وقتی یک فرد دچار بحران عاطفی یا ضربه روحی شدید می‌شود، در بازهٔ ۴۸ تا ۷۲ ساعت بعد، احتمال ارتکاب تصمیمات اشتباه یا رفتارهای غیرمعمول بسیار بالا می‌رود. مواردی مثل خودکشی، رفتارهای پرخطر یا اشـــتباه‌های جدی اغلب در همین بازهٔ زمانی اتفاق می‌افتد. امیر هم دقیقاً در چنین لحظه‌ای، تحت فشـــار شدید روحی، تصمیم اشتباهی می‌گیرد و کنترل خود را از دست می‌دهد.

ما در روایت این بخش، سعی کردیم کاملاً جانب احتیاط و احترام را رعایت کنیم؛ یعنی خیانت را به‌عنوان یک خطا و یک اتفاق تلخ نشان دادیم، نه بیشتر. هیچ‌وقت وارد جزئیات عاطفی ماجرا نشدیم و نخواستیم این خطا را تلطیف یا توجیه کنیم. نه احساسات امیر نسبت به بهار، نه روابط بعد از آن، هیچ‌کدام محور قصه ما نبود. تنها چیزی که اهمیت داشت این بود که این اتفاق، آسیبی جـــدی به آبان می‌زند و زندگی او را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در نهایت باید بگویم که در پرداخت به این موضوع، همیشه سعی کردیم چهارچوب‌های عرفی، اجتماعی و مذهبی جامعه خودمان را در نظر بگیریم و از آن‌ها فراتر نرویم. چون ما هم جزئی از همین جامعه‌ایم و مسئولیت داریم در بازنمایی چنین مسائلی، جانب انصاف، دقت و احترام را رعایت کنیم.

مرز باریکی برای نشان دادن این موضوعات وجود دارد؛ به‌گونه‌ای که از یک ســـو، قبح‌زدایی و عادی‌سازی صورت نگیرد و از سوی دیگر، فرهنگ‌ســـازی انجام شود. حرکت روی این مرز، شاید بسیار ظریف و دشوار باشد.

بله، قطعاً چنین مرز باریکی وجود دارد و من هم این را انکار نمی‌کنم. دقیقاً به همین دلیل تأکید دارم که این مســـئله در مرحله اجرا، یعنی کارگردانی و فیلمبرداری، خودش را نشان می‌دهد.

ما می‌توانســـتیم به‌راحتی صحنه‌های بیشـــتری را به تصویر بکشیم؛ مثلاً دوربین را همراه آبان به داخل خانه ببریم و جزئیاتی از آن اتفاق را به نمایش بگذاریم، اما عمداً این کار را نکردیم. معتقد بودم همین حدی که مخاطب متوجه اصل ماجرا شود، کافی است؛ نیازی نبود بیش از این وارد جزئیات شـــویم. اما در مورد انتقادی که برخی عزیزان مطرح کردند و من واقعاً از آن متعجب شـــدم، باید توضیح بدهم. بعضی افراد می‌گویند طرح مسئله خیانت یا پیشـــنهادی که فریبرز به آبان می‌دهد، ترویج این رفتارهاست. به نظرم کسانی که چنین نقدی می‌کنند، یا انسان‌های بسیار کم‌مطالعه‌ای‌اند یا نگاه عمیقی به ادبیات دینی و اجتماعی ما ندارند. نمی‌خواهم لحن تندی داشـــته باشم، اما متأسفم که این حرف را باید بزنم. عجیب است که برخی افراد، که اتفاقاً دیدگاه‌های مذهبی دارند، می‌گویند: «این چه پیشـــنهادی اســـت؟ این وقیحانه است!» از خودم می‌پرسم: آیا شما قرآن نخوانده‌اید؟ در قرآن، قصه‌هایی مانند داســـتان قوم لوط یا پیشنهاد زلیخا به یوسف(ع) بســـیار صریح مطرح شده است. آیا باید به فرزندان و شاگردانمان بگوییم که قرآن نخوانند چون این مسائل در آن آمده؟ قطعاً نه. بنابراین صرفِ طرح یک موضوع به معنای ترویج آن نیست.

برخی هم به ما انتقاد کرده‌اند که چرا در داســـتان یک مثلث عشقی ایجاد شده؛ چرا فریبرز باید رقیب عشقی امیر باشد. باز هم تأکید می‌کنم، وقتی در خودِ متون مقدس یا ادبیات فاخر فارســـی مانند مثنوی معنوی، چنین داســـتان‌هایی وجود دارد و هدف از آن‌ها ارائه درس‌های اخلاقی یا مفاهیم عرفانی است، چرا باید نگران باشیم؟ این بستگی به نگاه مخاطب دارد. اگر با سطحی‌نگری به قصه نگاه کنیم، ممکن است هر چیزی را اشتباه برداشت کنیم. اما اگر با نگاهی عمیق‌تر وارد داســـتان شـــویم، متوجه می‌شویم که هدف ما اصلاً ترویج یا تحســـین این رفتارها نبوده، بلکه صرفاً طرح یک بحران انسانی بوده است.

در مورد نحوه بیان این مسائل هم خیلی دقت کردیم. مثلاً در صحنهٔ پیشنهاد فریبرز ثابت به آبان، بارها و بارها با بازیگران درباره تک‌تک واژه‌ها صحبت کردیم تا مطمئن شـــویم که حتی یک کلمه خارج از عرف یا غیراخلاقی در دیالوگ‌ها به کار نرفته است. هدف ما فقط این بود که یک موقعیت انسانی سنگین را در کمال احترام و وقار نشان دهیم. بنابراین، این تصور که سریال «آبان» ترویج رفتارهای شرم‌آور است، کاملاً نادرست و بی‌انصافی است. اگر کسی با کمی دقت و شناخت، آثار ادبیات فارسی یا متون مذهبی ما را مطالعه کرده باشـــد، متوجه می‌شود که حتی داستان‌هایی بسیار سنگین‌تر از آنچه ما روایت کردیم، با هدف عبرت‌آموزی و تفکر طرح شـــده‌اند.

متأســـفانه برخی به‌جای اینکه به گنجینهٔ فرهنگی و معنوی خودمان رجوع کنند، ســـریع ذهنشان به سمت نمونه‌های ســـطحی‌تر خارجی می‌رود و مقایســـه‌های نادرستی می‌کنند. در حالی که ما در خلق این قصه، بیشتر از حکایات عرفانی و داستان‌های سنتی خودمان الهام گرفته‌ایم، نه فیلم‌هایی مانند «پیشنهاد بی‌شرمانه».

در میان نظرات مخاطبان دو نقد دیگر به تکرار دیده می‌شود. اول اینکه برخی معتقدند سریال «آبان» پر از اتفاقات فرعی است؛ به‌طوری که تمرکز بر خط اصلی داســـتان یعنی ماجرای آبان، ثابت و امیر، گاهی ســـخت می‌شود. آیا این تعدد رویدادها، باعث پراکندگی قصه نشده اســـت؟ دوم اینکه، عده‌ای در فضای مجازی، شخصیت‌های آبان و ثابت را با الگوهای داستان‌های عامه‌پسند دههٔ ۸۰ مقایسه کرده‌اند؛ به این ترتیب که دختری زیبا و پسری بسیار ثروتمند در مرکز قصه قرار گرفته‌اند. شما با این نقدها چه برخوردی دارید؟

در مورد فراوانی اتفاقات، باید صادقانه عرض کنم که یکی از موارد بســـیار مهـــم برای ما، احترام به مخاطـــب و پرهیز از کش‌دادن بی‌دلیلِ قصه بود. داستان سریال «آبان» به‌راحتی می‌توانست با توجه به روندی که معمولاً در تولیدات شبکهٔ نمایش خانگی شاهد هستیم، به بیست قسمت افزایش یابد؛ این ظرفیت وجود داشـــت. اما هدف ما این نبود که مخاطب بخش زیادی از هر قسمت را با اکراه تماشا کند و منتظر بماند تا ببیند در قسمت بعد چه رخ خواهد داد. شاید ریتم تند و اجرای سریع لحظات - یعنی این اصل که اگر صحنه یا نمایی تأثیر مستقیم در پیشبرد قصه ندارد، حذف شود - باعث شده است شما احساس کنید وقایع با سرعت زیادی رخ می‌دهند. دلیل این رویکرد آن بود که می‌خواســـتیم نشان دهیم اساساً در زندگی نیز همه‌چیز به‌ســـرعت اتفاق می‌افتد. زندگی وجهی دوگانه دارد؛ گاه احساس می‌کنید همه‌چیز با چه ســـرعتی در حال گذر است و لحظاتی بعد، حس می‌کنید زمان به‌کندی سپری می‌شود. ما تلاش کردیم این حالت دووجهی را حفظ کنیم. می‌توانستیم قصه را طولانی‌تر کنیم و به خرده‌پیرنگ‌ها بیشتر بپردازیم، اما به نظرم ضرورتی نداشت؛ زیرا این قصه باید در نهایت به وضعیت آبان و تصمیمی که ثابت گرفته اســـت، می‌رسید و پرداختن بیش از حد به سایر خطوط داســـتانی، می‌توانست تمرکز را از موضوع اصلی منحرف کند. من پیش‌تر تجربهٔ ســـاخت فیلمی را داشته‌ام که در آن به شخصیت‌های متعدد به یک انـــدازه بها داده بودم و دیگر آن تجربه را تکرار نخواهم کرد. به باور من، این روشی شکست‌خورده است، زیرا مخاطب ترجیح می‌دهد با یک یا دو شخصیت اصلی همراه شود و سایر شخصیت‌ها را در کنار آن‌ها دنبال کند. حال، پرسش دوم چه بود؟

در برخی نقدها به این نکته اشـــاره شـــده که قصه «آبان» در بعضی بخش‌ها ممکن است با واقعیت‌های اجتماعی همخوانی نداشته باشد یا مخاطب را از لحاظ منطق داســـتانی قانع نکند. به خصوص دربارهٔ علاقه آبان به فریبرز ثابت، سؤال‌هایی مطرح شده است؛ اینکه چگونه ممکن است آبان با وجود شرایط خاصی که دارد، به چنین شخصیتی نزدیک شود یا پاسخ مثبت بدهد. حتی در این باره گفته شد که سریال آبان وام گرفته از رمان‌های زرد است، نظرتان در این باره چیست؟

از یک سو متأسفم که چنین برداشتی به وجود آمده است، اما از سوی دیگر خوشحالم زیرا این نشان می‌دهد قصه‌ای که تعریف کرده‌ایم، بی‌ارتباط با واقعیت‌های اجتماعی نیســـت. تأسف من از این بابت است که بسیاری از افراد با ارســـال پیام‌های صوتی و مکتوب در پیام‌رسان‌ها به من گفته‌اند که داستان «آبان»، بازتاب زندگی شخصی خودشان است. جالب‌تر آنکه یک بار آقایی به من گفت: «آبان، داستان زندگی من است» و این بسیار تلخ بود، زیرا تلخ است که عده‌ای خودشان را در شخصیت آبان ببینند یا حس کنند که اتفاقات مشابهی برای آن‌ها نیز رخ داده است. از سوی دیگر، خوشحالم که داســـتان ما، صرفاً ساخته و پرداخته ذهن چند نفر نبوده و ریشه‌هایی در تجربه‌های واقعی دارد. در پاســـخ به این پرسش که چرا آبان به فردی مانند فریبرز ثابت علاقه‌مند می‌شـــود، باید بگویم که تا این بخش از داســـتان، هنوز علاقه‌ای به معنای واقعی شکل نگرفته است. صرفاً پیشنهادی از سوی ثابت مطرح شده که آبان آن را رد نکرده است. او همچنان به ثابت به چشم همراهی در تنهایی نگاه می‌کند، بدون اینکه تصمیم یا برنامه مشـــخصی در این زمینه داشـــته باشـــد. اگرچه در روابط آن‌ها رگه‌هایی از احساسات عاشـــقانه به چشـــم می‌خورد - که انکار نمی‌کنم - اما هنوز به مرحله ابراز علاقه عمیق و متقابل نرسیده‌ایم.

واقعیت این اســـت که باید بپذیریم، وقتی فردی برای به دست آوردن کسی همه چیز را به کار می‌گیرد، امکانات و حمایت بی‌دریغ فراهم می‌کند و رفتار محترمانه‌ای دارد، طبیعی است که تأثیری بر احساسات طرف مقابل بگذارد. به عنوان مثال، یکی از افراد به من گفت: «اگر شما جای آبان بودید، به چنین فردی جواب منفی می‌دادید؟» این سؤال مهمی است؛ واقعاً چه تعداد از ما در چنین موقعیتی پاسخ منفی می‌دهیم؟ نکتهٔ دیگری که می‌خواهم مطرح کنم، مربوط به بحث روان‌شناسی است. مفهومی به نام «سندرم استکهلم» وجود دارد؛ وضعیتی کـــه در آن فرد گروگان به گروگان‌گیر خود علاقه‌مند می‌شـــود. این یک حقیقت علمی است، نه برداشت شخصی من. اگر این مفهوم را مطالعه کنید، متوجه می‌شوید که این رفتار در انسان‌ها قابل درک است. در چنین شرایطی، ممکن است گروگان تا جایی به گروگان‌گیر خود وابســـته شود که حتی در برابر نیروهای نجات‌دهنده از او حمایت کند. در داســـتان «آبان» هم می‌بینیم که فریبرز ثابـــت هیچ‌گاه بی‌احترامی به آبان نمی‌کند و همهٔ امکانات را در اختیارش می‌گذارد. حتی زمانی که آبان مجبور می‌شـــود در خانه او زندگی کند، با نهایت احترام با او برخورد می‌کند. در صحنه‌ای کـــه آبان با بهار صحبت می‌کند، می‌گوید: «اصلاً نمی‌دانم این مرد چه در ســـر دارد. او حتی از چنـــد متری اتاق من عبور نمی‌کند.» این جملات به‌وضوح نشـــان می‌دهد فریبرز با وجود قدرت و فرصت‌هایی که دارد، حد و مرزی برای خودش قائل است.

در ادامـــه باید به این نکته هـــم توجه کنیم، آیا آبان تمام تلاش خود را برای حفظ زندگی‌اش نکرد؟ آیا حقی در تعیین سرنوشتش ندارد؟ در این مرحله از زندگی، دیگر چه کار دیگری می‌توانســـت انجام دهد که نکرده باشد؟ وقتی می‌گویم آبان نمایندهٔ زن امروز اســـت، یعنی زنی که دیگر قرار نیست مانند نسل‌های گذشته با هر شرایطی بسازد. او می‌خواهد حق خود را بگیرد و اگر چیزی عمیقاً آزارش می‌دهد، تصمیم به تغییر بگیرد.

این تصور که افراد، به‌خصوص زنان، باید به هر قیمتی در یک زندگی پرآسیب بمانند، تصور درستی نیست. اگر زندگی مشترک دچار بحران شود و ادامهٔ آن ممکن نباشـــد، راهکار شرعی و انسانی طلاق پیش‌بینی شده است. در دین اسلام هم طلاق به عنوان امری ناپسند (مکروه) معرفی شده، اما پذیرفته شده اســـت تا از آسیب‌های بزرگ‌تر جلوگیری شود. در صحنهٔ مربوط به جدایی آبان و امیر، ســـعی کردیم این تلخی را نشان دهیم و تأکید کنیم که طلاق، اگرچه خوشـــایند نیست، اما گاهی چاره‌ای جز آن وجود ندارد. در نهایت، جان انسان ارزشمندتر از آن است که به خاطر یک رابطهٔ ناموفق قربانی شود؛ و این موضوعی است که هم علم و هم دین بر آن تأکید دارند.

در قســـمت‌های اخیر ســـریال، صحنهٔ صبحانه‌ای وجود داشت که اگرچه در نســـخه پخش‌شده حذف شده بود، اما انتشار آن در فضای مجازی واکنش‌هایی به همراه داشـــت. فارغ از آن صحنه، آیا در روند تولیـــد، صحنه‌های دیگری هم وجود داشـــت که ناگزیر به حذف یا ممیزی آن شدید؟

بله، متأســـفانه چنین اتفاقی افتاد. برخی عزیـــزان با نیت خیر اما نگاهی شخصی، گاهی تصمیم‌هایی می‌گیرند که به نظر من درست نیست. یک‌بار به دوستانی که این نوع پرسش را مطرح کرده بودند، گفتم تنها کسی می‌تواند چنیـــن حرفی بزند که انگار در غار زندگی می‌کند! آیا واقعاً ممکن اســـت بانویی در جامعهٔ ما، چه در ایران و چه در کشـــورهای دیگر، وارد اجتماع شود و دست‌کم یکبار متلکی نشنیده باشد؟ اگر چنین فضایی وجود دارد، خوش به حالشـــان، ولی واقعیت این است که این اتفاقات در جامعه رخ می‌دهد، حتی در کشـــورهایی مثل هند، پاکستان یا در غرب. البته مردم ما فرهنگی‌تر و آداب‌دان‌ترند، اما ایـــن خطاها وجود دارند. در نتیجه، طرح چنین پرسشـــی که چرا اصلاً چنین پیشنهادی (در سریال) داده می‌شود، اساســـاً چندان جدی نیست. چنین تجربه‌هایی واقعی است و نمی‌توان آن را نادیده گرفت. اگر دوســـت داشته باشید، می‌توانم چندین پرونده واقعی در این خصوص مثال بزنم.

در واقع شما معتقدید نقدها یا حذف‌هایی که بر اساس نگاه سلیقه‌ای انجام می‌شود، آسیب‌زننده است؟

دقیقاً همین‌طور اســـت. اینکه تصور کنیم شخصیت‌هایی مثل ثابت و آبان نباید به هم نزدیک شـــوند یا احساساتی میانشان شکل بگیرد، ناشی از یک نگاه بسیار شـــخصی و محدود است. حتی بعضی از کسانی که نقدهای پربازدید می‌نویسند، در نقدشان گفته‌اند که این سریال «بدترین، زشت‌ترین، بی‌حیاترین» ســـریال تاریخ ایران است. در پاسخ گفتم اگر چنین دیدگاهی داشته باشیم، پس باید تمام قصه‌های عرفانی، مذهبی و حتی متون مقدس را نیز زیر ســـؤال ببریم. تجربه‌های انسانی گسترده و متنوع است؛ نمی‌شود هر چه را که خود تجربه نکرده‌ایم، انکار کنیم. به نظر من، سکوت در برابر مشکلات جامعه، باعث نمی‌شود آن مشکلات از بین بروند. بلکه اگر امروز درباره‌شان حرف نزنیم، فردا دیگر قادر به مهارشان نخواهیم بود؛ مثل سیلی که اگر به موقع جلویش گرفته نشـــود، مهار کردنش غیرممکن می‌شود. من هم که همهٔ اتفاقات جهـــان را تجربه نکرده‌ام. اینکه صرفاً چون تجربه‌ای نداشته‌ام، آن را نفی کنم، اشتباه است.

مثلاً یکی از دوستان خانوادگی ما، که مادری بسیار مهربان و فداکار است، به من گفت: «همه چیز سریال عالی است، فقط یک نقد دارم، چرا آبان به فرزندش توجه کافی ندارد؟» در پاســـخ گفتم این نگاه طبیعی است، چون از منظـــر مادری که تمام زندگی‌اش حول محور فرزند می‌چرخد، به قضیه نگاه می‌کند. اما آیا تمام زنان می‌توانند یا باید همین‌طور باشـــند؟ آیا زنی که مجبور است صبح زود از خانه خارج شود، تمام روز کار کند و شب به خانه برگردد، به معنای بی‌علاقگی به فرزندش اســـت؟ قطعاً نه. امروز زنان نقش‌های اجتماعی، سیاســـی و فرهنگی پررنگی دارند و حضورشان اتفاقاً باعث بهبود فضاهای مختلف شـــده است. اینکه زن امروزی نمی‌تواند یا نمی‌خواهد فقط در نقش یک مادر خانه‌دار باقی بماند، نشـــانهٔ پیشـــرفت جامعه اســـت، نه ضعف آن. حتی بانویی را می‌شناسم که پزشک است و ناچار است فرزندش را صبح به مهدکودک بسپارد و شب دیرهنگام به خانه ببرد. آیا این نشـــانه بی‌علاقگی است؟ خیر. او فرزندش را دوست دارد؛ اما شرایط شغلی و زندگی امروزی چنین ایجاب می‌کند.

یکی از بخش‌های مورد توجه سریال، موسیقی و خواننده تیتراژ آن بود. به‌ویژه انتخاب محسن چاوشی که صدایش با فضای سریال هماهنگی زیادی داشت، مورد استقبال قرار گرفت. این انتخاب چگونه صورت گرفت؟ آیا انتخاب آقای چاوشی پیشنهاد شخص شما بود؟ و ایشان با اطلاع از داستان سریال قطعات را ساختند یا خیر؟

بله، بگذارید کمی ریشه‌ای‌تر توضیح دهم؛ یکی از نکاتی که هنوز در میان برخی از دوســـتان جا نیفتاده، این است که صنعت سریال‌سازی با صنعت ســـینما تفاوت دارد. اما بعضی‌ها همچنـــان این دو را یکی می‌بینند. برای توضیح بهتر، وقتی سریال‌های موفق جهانی مثل Peaky Blinders را نگاه می‌کنیم، می‌بینیم در هر قسمت چهار یا پنج قطعه موسیقی متفاوت پخش می‌شود. یا در True Detective از موسیقی‌های قدیمی به عنوان بخشی از روایت داستان اســـتفاده شده. این یعنی موسیقی و قصه در سریال‌ها به هم پیوند خورده‌اند و این تلفیق بخشی جدایی‌ناپذیر از روایت است. البته من از سریال‌هایی صحبت می‌کنم که در بالاترین سطوح کیفی قرار دارند، نه آثار سطحی یا مصرفی. در نتیجه، از همان ابتدا برای ما مشخص بود که به دنبال ســـاخت یک تیتراژ صرف نیستیم؛ بلکه نیاز به چند قطعه موسیقی باکلام داشـــتیم که بتواند فضای احساسی و درونی سریال را همراهی کند. برای این کار با یکی دو خواننده مطرح صحبت شـــد. اما در نهایت سؤال اصلی این بود؛ چه کسی حس و حالش به قصه ما نزدیک‌تر است؟ و طبیعی بود که انتخاب به ســـمت محسن چاوشی رفت. محسن عزیز بسیار لطف داشت. از همان ابتدا که در جریان داستان قرار گرفت، روایت کلی سریال برایش توضیح داده شـــد و با آگاهی کامل از فضای قصه، دو قطعه را آماده کرد. یکی از قطعات، پایه اصلی‌اش پیش‌تر آماده شده بود، اما تغییراتی در آن ایجاد شـــد تا بیشتر با فضای سریال هماهنگ شود. قطعه دیگر، اساساً به طور ویژه برای همین سریال ساخته شد.

با توجه به اینکه «آبان» اولین سریالی بود که روی پلتفرم «شیدا» پخش شد، انتخاب این پلتفرم می‌توانست اقدامی پرریسک باشد. این تصمیم چگونه گرفته شد و چه ملاحظاتی در انتخاب «شیدا» وجود داشت؟

همان‌طور که گفتید، این انتخاب واقعاً ریســـک بالایی داشت. در ابتدا، ما با چند پلتفرم دیگر هم وارد مذاکره شدیم، اما در نهایت «شیدا» به دلایلی انتخاب شـــد که یکی از اصلی‌ترین آن‌ها نگاه تازه و رویکرد متفاوت تیم مدیریتی این پلتفرم بود. نکته مهم این بود که دست‌اندرکاران «شیدا» دخالت بی‌مورد در روند تولید نداشتند؛ ســـلیقه خودشان را تحمیل نمی‌کردند و به حریم تخصصی گروه تولید احترام می‌گذاشـــتند. همین باعث شد یک همکاری ســـالم و مؤثر شـــکل بگیرد. در واقع می‌توان گفت که «آبان» و «شـــیدا» هم‌زمان با هم متولد شدند. این هم‌زمانی البته فشار زیادی روی ما گذاشـــت. اصولاً وقتی ســـریالی برای پخش آماده می‌شود، سازندگان انتظار دارند پشـــتوانه یک پلتفرم معتبر و باسابقه را داشته باشند؛ اما ما این امکان را نداشـــتیم و همراه با خود پلتفرم در حال شکل‌گیری بودیم. طبیعتاً این وضعیت برای ما استرس‌زا بود و من خودم یکی دو هفته پیش از پخش، فشار روحی زیادی را تحمل می‌کردم. البته اشتباه نکنید؛ قطعاً در این مسیر نواقصی وجود داشت، چون هم ما و هم تیم «شیدا» تجربه اولشان را پشت ســـر می‌گذاشتند. خوشبختانه، هم ســـریال «آبان» دیده شد و هم پلتفرم «شـــیدا» توانست با همین اولین اثرش جایگاهی درخور توجه پیدا کند.

ادامه از صفحه ۱۳

مجری انحصاری تبلیغات دانشگاه آزاد اسلامی
کانون تبلیغاتی سپهر جوان
۰۹۳۹۸۸۸۸۶۹۹

آگهی مزایده عمومی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد شادگان در نظر دارد بوفه و انتشارات دانشجویی خود را از طریق مزایده عمومی و به‌شرح مندرج در سند مزایده به اشخاص حقیقی یا حقوقی واجد شرایط در قالب اجاره واگذار نماید. لذا متقاضیان شرکت در مزایـــده می‌توانند از تاریخ ۱۴۰۴/۰۲/۰۵ به مدت ۱۰ روز کاری از تاریخ درج آگهی جهت دریافت و عودت اسناد مزایده حوزه ریاست-امور حقوقی واحد شادگان مراجعه نمایند. ضمنا هزینه درج آگهی بر عهده برنده مزایده می‌باشد. جهت کسب اطلاعات بیشتر با شماره تلفن ۰۹۳۶۳۰۹۰۰۶۴ تماس حاصل فرمایید. آدرس: خوزستان، شادگان جاده کمربندی، روبه‌روی فرمانداری، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شادگان، حوزه ریاست، حقوقی

روابط عمومی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شادگان

آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین‌نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی

نظر به اینکه برابر رای شـــماره ۹۲۷۷ مـــورخ ۱۴۰۳/۱۰/۱۸ صادره از هیئت موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی ناحیه یک اهواز تصرفات مالکانه و بلامعارض متقاضیان در قسمتی از پلاک ۳۴ بخش ۴ اهواز حکایت از احراز مالکیت متقاضی نسبت به ملک مورد تقاضا و انتقال ملک از مالک رسمی (سند شماره ۲۷۷۸۴ مورخ ۱۴۰۲/۰۳/۱۸ هادی نواصر) به متقاضی آقای هادی نواصر فرزند حمد شماره شناسنامه ۴۴۹ کد ملی ۱۷۵۳۵۸۷۲۹۸ صادره از اهواز نسبت به ششدانگ یک قطعه زمین مزروعی به مساحت ۳۶۳۹۰ متر مربع در قسمتی از پلاک فوق خریداری شده طبق شرح صدر آگهی و انتقال ملک از مالک رسمی به نام وی محرز گردیده است.

لذا به‌منظور اطلاع عموم مراقب در دو نوبت به فاصله پانزده‌روز در روزنامه‌های محلی و کثیرالانتشار سراسری آگهی می‌شود درصورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد. ضمناً صدور سند مالکیت مانع از مراجعه متضرر به دادگاه نخواهد بود.

تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۳/۰۲/۰۱ - تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۴/۰۲/۱۷
شناسه آگهی: ۱۹۱۵۹۷۲ - بهزاد مردانی - رئیس اداره ثبت اسناد و املاک ناحیه یک اهواز

آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین‌نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی

نظر به اینکه برابر رای شـــماره ۹۲۷۹ مورخ ۱۴۰۳/۱۰/۱۸ صادره از هیئت موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی ناحیه یک اهواز تصرفات مالکانه و بلامعارض متقاضیان در قسمتی از پلاک ۳۴ بخش ۴ اهواز حکایت از احراز مالکیت متقاضی نسبت به ملک مورد تقاضا و انتقال ملک از مالک رسمی (سند شماره ۲۷۷۸۳ مورخ ۱۴۰۲/۰۳/۱۸ هادی نواصر) به متقاضی آقای هادی نواصر فرزند حمد شماره شناسنامه ۴۴۹ کد ملی ۱۷۵۳۵۸۷۲۹۸ صادره از اهواز نسبت به ششدانگ یک قطعه زمین مزروعی به مساحت ۸۲۲۵ متر مربع در قسمتی از پلاک فوق خریداری شده